

طریقہ - ترجمہ

تألیف : مجد العالی

(۶)

و من بعده الراضی تولاه رهبة
 و للمتقی لله من بعده سمر
 و مستکفی بالله قام عقبه
 و من بعده دور المطیعی قدیهر
 و من بعده الطایع القوم نوبه
 و فی قادر بالله قد زاد اذقدر
 و من قائم قام الامور بحقها
 و فی المقتدی هدی لمن شاء من بشر
 و مستظهر بالله قام مقامهم
 و مستر شد بالله ارشد من صبر
 و فی راشد رشد البریه کلهم
 الی ان عراه القتل السین مشتهر
 و فی المتقی بالله والله جاره
 امان لخلق الله فی البدو والحضر
 و مستجد حرعوا الکریم ختامه
 امام الانام الیوم اظهر مفتخر
 تلوت علیکم اسم کل خلیفه
 الی عهدنا من عهد مفتخر البشر
 همو ترجمه کرده است

بر تو بخوانم ای بسرا روز این سمر

تا بندگیری از روش چرخ بر عبر

گردد ترا یقین که چه کرده است روزگار
 با سروران تخت خلافت ز خیر و شر
 و اعداد این فرق بودت بر سر زبان
 چون خوانی این قصیده عزای برد در
 دل بر کنی ز صحبت ایام بلعجب
 تا بندگیری از فلک پیر بر خطر
 بشناسی از تفکر عقل صواب جوی
 نوش و شرنگ واقعه از شهد و از شکر

اول که رفت سید عالم ازین سرای
 احوال شد ز رفتن او سر بر دگر
 بو بکر شد خلیفه وقت و امام عهد
 وز بعد او رسید خلافت بر عمر
 عثمان نشست از بی او وانگهی علی
 وانگه حسن که قصه او هست مشهر
 پس شد معاویه با امامت بر آن سر بر
 وانگه یزید گشت بعالم درون سمر
 لکن بجور و جهل نه از روی علم و فضل
 وین حال مخفی نه و این قصه مختصر
 وز بعد او معاویه بن یزید بود
 مروان بن حکم سپس او گشاد - در
 عبدالملک که بد پس او نشست باز
 و آنکه ولید باز سلیمان معتبر

و آنکه امام عمر عبدالعزیز شد
 و ز بعد او یزید شد آنکه هشام سر
 آنکه ولید ابن یزید آنکه یزید
 ابن ولید باز براهیم تا جور
 مروان خلیفه گشت از آن پس میان خلق
 آنکو بنزد خلقان معروف چون قمر

پس از بنی امیه عباسیان رسید
 آن منصب از تداول گردون داد اگر
 سفاح بود اول و آنکه برادرش
 منصور و پس محمد و هادی پرهیز
 هرون نشست باز بر آن تخت بر فراز
 و آنکه محمد آنکه وصی بود از پدر
 مأمون گرفت تخت پس آنکه معتصم
 و آنکه واثق از پس ایشان درود بر
 جعفر نشست و باز محمد ز بعد او
 باز احمد آنکه خواندور امستعین - پسر
 معتز سر فراز و محمد که مهتدی است
 و احمد که بود معتمد و حافظ زمر
 پس معتضد نشست چو بگذشت مکتفی
 پس مقتدر گرفت جهانرا به تیغ و زر
 قاهر گرفت تخت و به راضی رسید باز
 پس متقی گرفت بشمشیر و کر و فر

مستکفی آمد آنکه از بعد او مطیع

بویکرتایع از پس او رفته - گشت سر

قادر گرفت مسند و قائم ز بعد او

پس مقتدی بیافت همان تخت و کام و فر

آنکه رسید کار به مستظهر - بریم

عسرت شد آمد از پس رفته به تخت بر

راشد گرفت تخت خلافت ز بعد او

بنشست در ثبات خلافت در آن مقر

پس مقتفی نشست بر آن مسند بلند

احکام شرع صون همیشه کرد در بدر

وز بعد او رسید به مستجد آن سر بر

و امروز هست عالم از او پر جمال و فر

.....

اینها بدند آنکه گرفتند تاج و تخت

گاهی بسر زجد و گهی از بدر پسر

و آخر وفا نکرد بر آن سروران دین

ایام جور گستر و گردون کینه ور

از جور روزگار - کران به بود کران

وز بیم حادثات - حذر به بود - حذر

ناصر و خسرو

کردم بسی ملامت مر دهر خویش را

بر فعل بدولیک ملامت نداشت سود

دارد زمانه تنك دل من ز دانش
 خرم دلا كه دانش اندر میان نبود
 ترجمه رشید و طواط
 عدلت زمانی مدّة فی فعاله
 ولكن زمانی لیس یردعه العدل
 یضیق صدری الدهر بغضاً لفضله
 فطوبی لصدر لیس فی ضمنه فضل

قاضی یحیی بن صاعد

اقول كما يقول حمار سوء
 و قد ساموه حملا لا يطيق
 سا صبر و الامور لها اتساع
 كما ان الامور لها مضيق
 فاما ان اموت او المكارى
 و اما ينتهى هذا الطريق

رشید و طواط

من همان گویم کان لاشه خرك
 گفت و می کند بسختی جانی
 چه کنم . بارگشم - راه برم
 كه مرا نیست جزین درمانی
 یا بمیرم من یا خرسده
 یا بود راه مرا بیایانی